



بیباک چراغ که زده شیره است

سعید هراتی زاده

از باب یادآوری

در چند شماره پیش تر آزما، یادداشتی را چاپ کردیم از آقای سعید هراتی زاده - نویسنده یادداشت حاضر، در مورد صفحات شعر آزما که اعتراضی بود به صفحات شعر مجله و ذکر نمونه‌هایی از شعرهای چاپ شده به عنوان سند حقایق آن اعتراض که در پاسخ به این یادداشت دو یادداشت به دستمان رسید یکی از آقای خاکسار قیری با لحنی تند و توهین آمیز و دیگری از شاعر همیشه همراه آزما «ع - ماله میر» که هر دو پاسخی بود به نوشته آقای هراتی زاده، متنها یکی از سر غیظ و غضب و برآمده از بی توانی در تحمل صدای مخالف و دیگری متین و موقر و توأم با احترام به آقای هراتی زاده و حالا در واکنش به این هر دو، نوشته دیگری از آقای هراتی زاده به دستمان رسیده است که با تشکر از این عزیز، بیض اصلی آن را که می تواند ختمی بر مقوله ذکر شده باشد چاپ می کنیم با این امید که بتوانیم، «نقد» را «نقد» بدانیم و نقدنویسی را تلاشی برای بازشناخت چندوچون و ضعف و قدرت های یک اثر و نه فرصتی برای نانی به قرض دادن یا حساسی را صاف کردن. و مهم تر، یاد بگیریم که در این جهان گسترده جز صدای ما صداهای دیگر هم هست و باید باشد و تنها دیکتاتورها هستند که جهان تک صدایی را آرمانشهر می شناسند. نقد شعر - و نیاز جامعه ادبی - هنری هر دوره به آن بر کسی پوشیده نیست. البته منظور از نقد تنها معنای لغوی این واژه که بر شمردن ایراد و اشکال یک اثر باشد نیست بلکه غرض کالبد شکافی آن و به متر و مقیاس های خاص سنجیدن اثر و نقاط ضعف و قوتش را نشان دادن است. اهمیت نقد در

کنار شکلی از هنر تا بدان حد است که می توانیم آن ها را دو بال بدانیم که پرواز بدون هر یک بی مناسبت. نقد سره را از ناسره و ضعیف را از قوی باز می شناساند؛ به هنرمند ساده انگار هشدار داده و راه نشان می دهد؛ مخاطب اثر را راهنمایی و تربیت می کند و از او مخاطبی آگاه تر می سازد تا بتواند بهترین ارتباط را با اثر برقرار کرده و مزد این کار را هم بگیرد؛ دعوت ذهن به دیداری زیباشناسانه. در باب فقلن نقدهای خوب و سنجیده و منتقد خبره در چند دهه ای اخیر از زبان صاحب نظران، اینجا و آن جا مطالبی خوانده ایم. این که دیدگاه های متفاوت و گاه متضاد در مورد شعر امروز وجود دارد نیز ناشی از عدم هم پایه گی نقد خوب با شعر این دهه هاست. دیدگاه های متضاد به این معنا که بعضی شعر امروز را به بن بست رسیده و ناخوش احوال می بینند و برخی چشم اثنائز بسیار امیدبخشی برای آن تصویر می کنند. خود این دوگانه گی دیدگاهها چقدر می تواند اثر منفی و گمراه کننده ای برای شاعران جوان و خواننده گان شعر داشته باشد، موضوعی است با اهمیت. تصور می شود در هیچ دوره ای از زمان نیمای بزرگ به این طرفه شعر فارسی با فقدان نقدهای خوب و منتقد با صلاحیت تا حدی که امروز به عینہ احساس می شود، رو به رو نبوده است - شاید مقالات و کتاب هایی چند در این زمینه وجود داشته باشد اما نه چندی و نه چونی آن ها به آن حد نیست که پاسخ گوی نیاز شعر امروز باشد. با بیان این مقدمه اینک می توانیم این را به فال نیک بگیریم که آزما در شماره های اخیر به مقوله ای نقد توجه بیشتری معطوف داشته.

در شماره ی ۲۸ ماهنامه مقاله ای از آقای مفتاحی بود در شناخت عناصر خاص شعری به اضافه ی نظر زنده یاد منوچهر آتشی بر شعر شیما تیمار و نیز قول سردبیر محترم به این که در فرصتی دیگر به شعر این شاعر - خانم تیمار - خواهند پرداخت. خوب است این روند ادامه یابد و آزما دست همه کسانی را که در این زمینه - حوزه ی شناخت شعر - حرفی برای گفتن دارند باز بگذارد.

مطالب آقای مفتاحی خوب بود و شایسته ی این که باب نقد و نظر در مجله گشوده شود. ایشان هر جا که لازم دانسته بودند مصداق هایی در نحوه ی کاربرد استعاره یا تشخیص از شاعران دهه های اخیر آورده بودند لیکن متأسفانه آن جا که می باید دقیقاً تیر را به هدف زده و خواننده را به نکته ی کلیدی موضوع - اغلب استعاره - رهنمون شوند یا چشم پوشی از آن گذشته اند. برای نمونه جایی گفته اند: «در استعاره همواره قرینه ای وجود دارد که ذهن خواننده را به سمت معنای مورد نظر شاعر می کشاند. وجود قرینه ای خوب و به جا برای یک استعاره حیاتی است. اما در هیچ کدام از نمونه هایی شعری که انتخاب کرده اند این قرینه ها را نشان نداده اند. یا مثلاً وقتی این شعر سپهری را در نحوه ی کاربرد استعاره آورده اند: «جیب های ما صدای جیک جیک صبح های کودکی می داد» با این برداشت که: «یعنی ذهن ما از شادی و خاطرات دوران کودکی پر بود»؛ توضیح نداده اند که چرا جیب ها آن صدا را می دهد و چرا جیک جیک باید نشانه ی شادی تلقی شود؟ منظوم این است که لازم بود دلیل انتخاب درست سپهری را از استعاره در این تصویر ارائه شده نشان می دادند. همچنین جای دیگر که: «دوستان من کجا هستند روزهاشان پرتقالی بلا» و در ادامه گفته اند: «این استعاره مرکبی است به این معنا که روزهای خوش و با نشاطی داشته باشند» این جا هم نه در باب استعاره ی مرکب بودن این مثال توضیحی داده اند و نه این که چرا از پرتقالی بودن روزها باید خوشی و نشاط آرزو کردن را فهمید؟

به هر حال مقاله ی ایشان را در آزما باید مقتنم شمرد و امیدوار بود که این گونه مباحث در ماهنامه ادامه یابد و چه خوب است که جناب مفتاحی رد این عنصر کلیدی - استعاره - را در نوشته های بعدی شان دنبال کرده و جای پای آن را به خصوص در شعر جوان این دوره جستجو کنند و با مصداق های روشن و ملموس نقش آن را در فضا و تصویرسازی شعر امروز نشان دهند که بی گفتگو کاری بدیع و زیبا خواهد بود. مباحث نقد و نظر اگر به حد لازم و متعارف آن در جامعه ی شعر خوان وجود داشته باشد، یک نتیجه ی جنبی دیگر هم به همراه خواهد داشت و آن آموختن

این نکته به هنرمند - شاعر است - که نقاط ضعفش را ببیند و بپذیرد بدون این که اجازه دهد خشم گریانش را بگیرد در صورتی که حق را به جانب منتقد دیده باشد و به حق اگر حق را به جانب منتقد ندیده با دفاع درست و منطقی از آن اثر خاص منتقد را از عدم آگاهی نسبت به نقد خود آگاهی بخشد. چندی قبل نامهای گلابیه امیز در خصوص صفحات شعر آزما از بنده در شماره ۳۶ این ماهنامه چاپ شد و بازتاب آن را در آزما شماره ۳۷ پاسخ دو شاعر گرامی به سخنان من بود که به شکلی موجز ناگزیرم از پاره‌ای توضیحات در آن خصوص: آن نامه به مسئول محترمی از نشریه‌ای تقدیم شده بود که خود بر سر شعر امروز حرف و حدیث دارد - دیدگاهی مشابه دیدگاه نویسنده‌ی نامه - و در آن سعی شده بود که نشان داده شود اگر شعر امروز زیاد رونقی ندارد، شما نیز - مسئول محترم - به نوعی در این بی رونقی بازار سهمیم هستید. قبل از آن هم صفحه‌ی خاص به نام نقد در ماهنامه وجود نداشت تا من احتمال دهم سخنانم بازتابی فراگیر خواهد یافت. آزما هم اگر آن را منعکس کرد خواسته بود که نظر منفی خواننده‌ای را نسبت به برخی شعرها نشان دهد و راه دیگران را هم باز گذاشته بود که اگر این نظر بیهوده و منفی است، جنبه‌های مثبت کار را نشان دهند که به نتیجه‌ی طرح این گونه نقد و نظرها بشود همان راه گشایی که حاصل نقد است. حال اگر لحن نوشتار من مناسب نبوده - که بنده نیز به آن معترفم - از تمام کسانی که خنای نکرده تصور می‌کنند بی ادبی به ایشان یا شعرشان شده و نیز از دوستان و آشنایان این عزیزان، صمیمانه عذرخواهی می‌کنم. و برای رفع پاره‌ای شبهات و نیز به خاطر این که از این بگو مگوها ثمری عاید - در خصوص نامه‌ی دو شاعر گرامی نکاتی را خاطر نشان می‌کنم:

آقای خاکسار قیری گفته بودند که انگیزه‌ی نامه‌ی من شهرت طلبی بوده و وقتی هم که هیچ نام و نشانی از حقیرگیر نیاورده بودند آن فرضشان اثبات شده بود. تصور نمی‌کنم این دیدگاه منطقی باشد. آیا ایشان گمان نمی‌کنند که در بین این همه فارسی زبان باشند کسانی که نه یک دهه بلکه چند دهه و عمری، نه تنها مطالعه‌ی حرفه‌ای در ادبیات داشته، که ادبیات و شعر را نفس کشیده و آن را در لحظه لحظه‌ی عمرشان زیسته‌اند بدون آن که بخوانند سائتی، کتابی و نام و نشانی داشته باشند. از آن گذشته ما باید عادت کنیم سخن را بشنویم نه آن که صاحب سخن را ببینیم. انگیزه‌ی من از ارسال آن نامه تنها این بود که اگر سخنم درست است مسئولین ماهنامه در گزینش شعرها کمی سخت گیرتر باشند.

و اگر اشتباه می‌کنم کسی مرا روشن کند و بگوید آن نمونه‌هایی که تو به آن‌ها ایراد داشتی، چنین‌اند و چنان‌اند که تو نفهمیدی.

سخن و من و تو و او نیست. سخن بر سر گوهر ارزشمند شعر است.

بنده به جمله‌ای از شعر ایشان ایراد گرفته بودم که این جمله غلط است. که این نیز باعث اعتراض ایشان شده بود. نمی‌دانم: آیا نباید از یک شاعر که تمام میدان جولانش، «زبان» است انتظار داشت که کمی با آن مهربان‌تر باشد و دقت کند که در تاخت و تازش تخریب را به جای نرساند که در آینده کار او و هم مسلک‌هایش باعث شود دیگر نه میدانی باقی بماند و نه امکان جولانی؟ اگر قرار باشد هر کس به سلیقه‌ی خود نحو زبان را به هم ریخته و معماری دل بخواهی از واژگان ترتیب دهد کار به کجا خواهد رسید؟ نمی‌گویم هیچ ابداع و ساختی در زبان نباید صورت گیرد، برعکس یکی از وظایف شاعر، وسعت بخشیدن به غنای زبان است. اما در خدمت زبان بودن متفاوت است با بر زبان بودن. شوق اول شناخت بسیار عمیقی از زبان می‌طلبد که این در توان هر کس نیست.

در جای دیگر توضیح داده بودند که: «ما در عصر عدم قطعیت‌ها و نسبی بودن امور به سر می‌بریم...» و جای دیگر: «شعر درخت تنومندی است که یک تنه نمی‌توان آن را به دوش گذاشت» و نیز این که «هر شعر دارای فضای خاص خود است و...» با تمامی این نظرها کاملاً موافقم، اما عصر عدم قطعیت‌ها به این معنا نیست که مرزهای شناخت پدیده‌ها از جمله شعر درهم و برهم شده و ما نتوانیم این پرسش را مطرح کنیم که «آیا این نوشته شعر است یا نه؟ آن‌جا هم که «شعر درخت تنومندی است...» اجازه می‌خواهم که گامی فراتر نهم و بگویم: نه تنها شعر - به طور عام - که هر شاعر واقعی، خود درخت تناوری است. شعر هر کدام از معدود شاعران شناخته شده‌ی ما - چه معاصر یا غیر آن - گستره‌ی وسیعی است که در آن طیف‌های گوناگون و بسیار متفاوت را می‌توانی شاهد باشی. در مورد «فضای خاص هر شعر» پر واضح است که همین طور است اما آیا بهتر نبود به جای همه‌ی این‌ها، شاعر عزیز بر می‌داشتند فضای خاص همان شعری را که من از روی جهالت به درکش - آن طور که باید نایل نیامده بودم، می‌گشودند و ما را به آن اجازه‌ی ورود می‌دادند تا بنده بیش از این‌ها شرمند شده و دست‌شان را هم می‌بوسیدم؟ در جای دیگر بیان کرده بودند که در نقد شعر نباید شعری را با شعر دیگر در تقابل قرار داد. من هم تصور نمی‌کنم چنین کاری کرده باشم. آن

نوشته یک نقد کامل و تمام عیار نبوده و تنها نگاه گذرایی بوده است به چند شعر و اگر هم منظور شعری است که از خودم آورده بودم، آن تنها یکی از چند شعر، با حال و هوای متفاوت از هم بود در آن نامه که آزما به دلیل ناگزیری از خلاصه کردن به همان یک نمونه بسنده کرده بود.

شاعر عزیز دیگر آقای ماله میر بودند که در پاسخشان با آرامشی اقیانوس گونه بر لحن تند من بخشیده و بزرگوارانانه توضیحاتی داده بودند.

من در مقابل متانت ایشان چیزی ننارم که بگویم. تنها نکته‌ای که شاید لازم باشد بیان شود این که: دوست گرامی، بپذیرید که صلاحانه می‌گویم: گمان بنده آن نیست که دیگران جایم را تنگ می‌کنند. سخن من این است که آزما نشریه‌ای است فرهنگی - ادبی در بین معدود نشریاتی از این دست. اگر آزما بخواید در تاریخ نشریات این چنینی، جا و مقام در خوری داشته باشد - که بدون شک خواست همه‌ی ما مخاطبینش نیز هست - هر صفحه از این ماهنامه می‌باید در آینده برگ ارزشمندی باشد در آرشین فرهنگی این جامعه از جمله صفحات شعر که آینده گان از آن بر امروز بتوانند استادان جسته، قضاوت کنند. نیز این صفحات به مثابه‌ی راهی است که رهروانی از شعر می‌خواهند در آن امروز را به فرنا و فرداها برسانند. من می‌گویم باید نقشه‌ی این راه دقیق و مطمئن باشد تا آنان که به فرداها می‌رسند و خرسند و شاکر باشند و بتوانند زادراهی در خور به رونده گان تازه نفس‌تر فرداهای دورتر هدیه کنند، همین. گو نام شاعر در کار نباشد یعنی شعرها باشند و شاعران نه چه غم.

شاید بپرسید: «پس چرا معترض بودم که چرا شعرهای من چاپ نمی‌شود؟» من جمله‌ای به این شکل در نامه‌ام نداشتام. نوشته بودم که آزما بر سر خیلی از شعرهای موجز و حساب شده خط بطلان می‌کشد و به ناچار نمونه‌هایی از شعر خودم را آورده بودم. به ناچار به این خاطر که من به تمامی شعرهایی که به آزما می‌رسد اشراف ندارم و جز آن چه گزینش می‌شود ندیده‌ام و گرنه بدون شک شعرهای خوب دیگران را مصلحتاً ادعایم می‌آوردم.

به هر حال به نظر می‌آید با وضعی که اکنون شعر امروز با آن رو به روست - روند چشمگیر انتشار کتاب‌های تازه‌ی شعر که درصد بالایی از آن‌ها جز خاک خوردن امیدی برایشان متصور نیست و نیز عدم امکان نقد درست همه‌ی آن‌ها - نقش نشریاتی همچون آزما در معرفی شاخه‌های پیشرو و به حق شعر این دوره و معرفی نمودن شایسته آن‌ها بسی برجسته‌تر از قبل شده است که امیدوارم آزما در ایفای این نقش موفق باشد.